**( کب ) سؤال از معجزات و خوارق عادات**

**سؤال**

معجزاتی در حقّ حضرت مسيح روايت شده است اين روايات فی الحقيقه بحسب معنی لفظی تلقّی گردد يا آنکه معانی ديگر دارد زيرا بفنون صحيحه ثابت است که ماهيّت اشيا متقلّب نگردد و جميع کائنات در تحت قانون کلّی و نظاميست که ابداً تخلّف ننمايد لهذا خارق قانون کلّی ممکن نه.

**جواب**

مظاهر مقدّسه الهيّه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجيبه هر امر مشکلی و غير ممکنی از برای آنان ممکن و جايز است زيرا بقوّتی خارق العاده از ايشان خارق العاده صدور يابد و بقدرتی ماوراء طبيعت تأثير در عالم طبيعت نمايند از کلّشان امور عجيبه صادر شده ولی در کتب مقدّسه اصطلاح مخصوصی موجود و در نزد آنان اين معجزات و آثار عجيبه اهمّيّتی ندارد حتّی ذکرش نخواهند . زيرا اگر اين معجزاترا برهان اعظم خوانيم دليل و حجّت از برای حاضرين است نه غائبين . مثلاً اگر از برای شخص طالب خارج از حضرت موسی و حضرت مسيح آثار عجيبه روايت شود انکار کند و گويد از بتها نيز بتواتر يعنی بشهادت خلق کثير آثار عجيبه روايت شده است و در کتب ثبت گشته . برهمن از برهما يک کتاب آثار عجيبه نوشته پس طالب بگويد از کجا بدانيم يهود و نصاری راست گويند و برهمن دروغ گويد و هر دو روايت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدوّن در کتاب هر يک را احتمال وقوع و عدم وقوع توان داد و ديگران چنان و اگر راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را بايد قبول نمود لهذا برهان نميشود پس معجزات اگر از برای حاضرين برهانست از برای غائبين برهان نيست . امّا در يوم ظهور اهل بصيرت جميع شؤونات مظهر ظهور را معجزات يابند زيرا ممتاز از ما دونست همين که ممتاز از ما دونست معجزه محض است . ملاحظه نمائيد که حضرت مسيح فريد و وحيد من دون ظهير و معين و بدون سپاه و لشکر در نهايت مظلوميّت در مقابل جميع من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جميع را عاقبت مغلوب نمود و لو بظاهر مصلوب گرديد حال اين قضيّه معجزه محض است ابداً انکار نتوان نمود ديگر در حقّيّت حضرت مسيح احتياج ببرهان ديگر نه و اين معجزات ظاهره در نزد اهل حقيقت اهمّيّت ندارد . مثلاً اگر کوری بينا شود عاقبت باز کور گردد يعنی بميرد و از جميع حواسّ و قوی محروم شود لهذا کور بينا کردن اهمّيّتی ندارد زيرا اين قوّه بالمآل مختلّ گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زيرا باز بميرد . امّا اهمّيّت در اعطای بصيرت و حيات ابديست يعنی حيات روحانی الهی زيرا اين حيات جسمانيرا بقائی نه و وجودش عين عدم است مثل اينکه حضرت مسيح در جواب يکی از تلاميذ ميفرمايند که بگذار مرده را مردها دفن کنند زيرا مولود از جسد جسد است و مولود از روح روح است . ملاحظه کنيد نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنانرا مسيح اموات شمرده زيرا حيات حيات ابديست و وجود وجود حقيقی . لهذا اگر در کتب مقدّسه ذکر احيای امواتست مقصد اينست که بحيات ابديّه موفّق شدند و يا آنکه کور بود بينا شد مقصد از اين بينائی بصيرت حقيقيّه است و يا آنکه کر بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی يافت و بسمع ملکوتی موفّق گشت و اين بنصّ انجيل ثابت شده که حضرت مسيح ميفرمايد که اينها مثل آنانند که اشعيا گفته اينها چشم دارند امّا نبينند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم . و مقصد اين نيست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زيرا قادر هستند لکن نزدشان بصيرت باطنی و گوش روحانی و حيات ابدی مقبول و مهمّ است . پس در هر جائی از کتب مقدّسه که مذکور است کور بود بينا شد مقصد اينست که کور باطن بود ببصيرت روحانی فائز شد و يا جاهل بود عالم شد و يا غافل بود هشيار گشت و يا ناسوتی بود ملکوتی شد چون اين بصيرت و سمع و حيات و شفا ابديست لهذا اهمّيّت دارد و الّا حيات و قوای حيوانيرا چه اهمّيّت و قدر و حيثيّتی مانند اوهام در ايّام معدوده منتهی گردد مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد ولی چراغ آفتاب هميشه روشن است اين اهمّيّت دارد .